



جلسه: ۸۰
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع دوم: زمین ها

بحث حاضر در مورد منبع مالی بودن زمین ها برای حکومت اسلامی است.

مورد هفتم: زمین های منتقل شده از غیر مسلمانان به مسلمانان

مورد هفتم از زمین هایی که جزو انفال و منابع مالی حکومت اسلامی شمرده شده، زمین هایی است که از دست غیر مسلمانان به دست مسلمانان افتاده باشد. بحث حاضر درباره زمین هایی است که در جنگ های بدون اذن امام علیه السلام از کفار به دست مسلمانان برسد. طبق نظریه ای که در این زمینه مطرح است، این زمین ها از منابع مالی حکومت اسلامی محسوب می شوند. عمده دلیل این نظریه، مرسله عباس و راق است. اما در مقابل این روایت، روایاتی مطرح شده است که دلالت دارند که زمین های فتح شده بدون اذن امام علیه السلام، ملک مجاهدین است و صرفاً پرداخت خمس بر آنها واجب است؛ لذا ادعا شده است که این روایات با مرسله وراق متعارض هستند. در این زمینه در جلسات پیشین به سه روایت اشاره گردید.

روایت چهارم: روایت تفسیر امام عسکری علیه السلام

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ ع فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَدْ عَلِمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ - أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَكَ مُلْكٌ عَصُوفٌ وَ جَبَرٌ فَيَسْتَوْلِي عَلَى خُمْسِي (مِنْ السَّبْيِ) وَ الْغَنَائِمِ وَ يَبِيعُونَهُ فَلَا يَحِلُّ لِمُشْتَرِيهِ لِأَنَّنِي نَصِيبِي فِيهِ فَقَدْ وَهَبْتُ نَصِيبِي مِنْهُ لِكُلِّ مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ مِنْ شِيعَتِي لِتَحِلَّ لَهُمْ مَنَافِعُهُمْ مِنْ مَا كُلِّ وَ مَشْرَبٍ وَ لِيَطِيبَ مَوَالِيدُهُمْ وَ لَا يَكُونَ أَوْلَادُهُمْ أَوْلَادَ حَرَامٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ صَدَقَتِكَ وَ قَدْ تَبِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِي فِعْلِكَ أَحَلَّ الشَّيْءَ كُلَّ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ غَنِيمَةٍ وَ يَبِيعُ مِنْ نَصِيبِهِ عَلَى وَاحِدٍ مِنْ شِيعَتِي وَ لَا أَحِلُّهَا أَنَا وَ لَا أَنْتَ لِغَيْرِهِمْ.^۱

در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می کنند که بعد از شما حکومت جباری خواهد آمد که ظلم کرده و بر خمس ما که در اسیران و غنیمت ها وجود دارد، مسلط می شود و خمس ما را پرداخت نمی کند، بلکه آنها را به فروش می رساند؛ در حالی که به دلیل اینکه سهم ما در آنها وجود دارد، بر مشتری ها حلال نیست که آنها را خریداری کنند. روشن و واضح است که امیرالمؤمنین علیه السلام، سهم خود در اسیران و غنیمت های جنگی را به مقدار خمس دانسته اند و بیان نکرده اند که تمام غنیمت ها سهم من است. در نتیجه اثبات می شود که تمام غنیمت ها متعلق به ایشان نیست، بلکه صرفاً به مقدار خمس مالک هستند.

البته در ادامه روایت خود امیرالمؤمنین بیان کرده اند که برای اینکه برای شیعیان مشکل ایجاد نشود و اموالی از غنیمت ها را که خریداری می کنند، حلال باشد، سهم خود از اسیران و غنیمت ها را به تمام شیعیان بخشیده اند. با این لطف امیرالمؤمنین علیه



جلسه: ۸۰
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

السلام، شیعیانی که خرید انجام می داده اند، چهارپنجم مال را از طریق خریداری مالک شده و یک پنجم دیگر را هم امیرالمؤمنین علیه السلام بخشیده اند تا تمامی مال را مالک شوند و خوراک آنها حلال شده و نسلی پاک داشته باشند؛ چون اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نمی بخشیدند، با توجه به اینکه سهم ایشان به صورت مشاع در مال قرار دارد، استفاده از کل مال حرام خواهد بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بخشیدن امیرالمؤمنین علیه السلام را بالاترین صدقه دانسته و فرموده اند که از امیرالمؤمنین تبعیت کرده و سهم خود را می بخشند. البته تصریح کرده اند که این تحلیل صرفاً برای شیعیان است و تصرف غیرشیعیان حرام محسوب می شود. با توجه به اینکه روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند که ائمه علیهم السلام در جنگ های بدون اذن، صرفاً مالک خمس غنیمت ها هستند، با مرسله وراق که تمام غنیمت ها را ملک امام علیه السلام می داند، تعارض خواهد داشت.

اشکالاتی بر ادعای معارضه بین مرسله وراق و روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام قابل طرح است:

اشکال اول: سند روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ضعیف است؛ چون بر فرض پذیرفته شود که طریق صاحب وسائل به تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام صحیح است، این طریق در فرضی قابل استناد است که طریق معنعن به نسخه کتاب بوده باشد، در حالی که طرق صاحب وسائل، به نسخه خاصی نیست، بلکه تشریفاتی است؛ یعنی کسی که اجازه نقل داده است، اجازه او به نسخه خاصی نبوده است بلکه به صورت کلی اجازه نقل داده است و صاحب اجازه خودش کتاب را از بازار تهیه کرده و برای دیگران نقل کرده است. این در حالی است که روشن نیست که نسخه نقل شده را چه کسی نوشته است و صحت آن ثابت شده نیست. در نتیجه حجت وجود ندارد که امام علیه السلام این مطلب را بیان کرده باشند.

علاوه بر اینکه اساساً طریق صاحب وسائل به تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام دارای اشکال است. طریقی که صاحب وسائل در خاتمه به تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده، این چنین است:

و نروي (تفسير الإمام) أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليهما السلام: بالإسناد عن الشيخ أبي جعفر الطوسي عن المفيد عن الصدوق عن محمد بن القاسم المفسر الأسترآبادي عن يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار. قال الصدوق و الطبرسي: و كانا من الشيعة الإمامية- عن أبيهما، عن الإمام عليه السلام.^۱

بر اساس این عبارت، صاحب وسائل تفسیر امام حسن عسکری را با اسنادی از شیخ طوسی نقل کرده است که طریق های ایشان تا اینجا مشکلی ندارد و همگی از فقها هستند. در ادامه طریق نیز شیخ مفید و شیخ صدوق قرار دارند که عدم اشکال در ایشان از واضحات است. در ادامه نیز محمد بن قاسم قرار دارد که از یوسف بن محمد و علی بن محمد از پدرشان نقل کرده است که وثاقت این دو راوی و پدرشان ثابت نشده است. البته شیخ صدوق و شیخ طبرسی در مورد یوسف بن محمد و علی بن محمد بیان کرده اند که از شیعیان بوده اند، اما صرف شیعه بودن دلیل بر وثاقت نیست.

بنابراین سند روایت -به جهت مجهول بودن راوی مباشر از امام علیه السلام و همچنین دو راوی که بعد از آن قرار دارند- ضعیف است و نمی تواند با مرسله وراق معارضه داشته باشد. البته مرسله وراق نیز از حیث سند ارسال دارد، اما ادعای شهرت و اجماع، پشتیبان آن محسوب می شود و فقها به آن عمل کرده اند و از این جهت مشکل سندی آن حل می شود و الا اگر بنا باشد که مرسله

۱. وسائل الشيعة ۳۰: ۱۸۷.



جلسه: ۸۰
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

وراق نیز حجت نباشد، اساساً غنیمت های به دست آمده در فتح های بدون اذن امام علیه السلام دلیل نخواهد داشت و باید به ادله دیگر از قبیل عمومات و اطلاعات مراجعه شود که در حال حاضر این جهت محل بحث نیست.

اشکال دوم: مرسله وراق به صورت مطلق بیان کرده است که غنیمت های حاصل شده در جنگ های بدون اذن امام علیه السلام متعلق به امام علیه السلام است و در این جهت تفاوتی ندارد که جنگ بدون اذن امام علیه السلام تحت لوای حکومتی بوده باشد و یا نباشد. اما روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ناظر به فرضی است که پادشاه جباری وجود دارد و لذا پیش فرض روایت تفسیر این است که حکومت وجود دارد. در نتیجه روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام خاص بوده و موجب می شود که مرسله وراق حمل شود بر فرضی که غنیمت های به دست آمده، در غیر لوای حکومت جور بوده است. بر این اساس، اگر غنیمت های به دست آمده، در غیر لوای حکومت بوده باشد، تمام آن متعلق به امام علیه السلام خواهد بود و در صورتی که در لوای حکومت جور بوده باشد، چهارپنجم متعلق به مجاهدین و یک پنجم برای امام علیه السلام خواهد بود.

به نظر ما پاسخ از اشکال ذکر شده این چنین است که رابطه مرسله وراق و روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، عموم و خصوص مطلق نیست، بلکه عموم و خصوص من وجه است؛ چون یک محل اجتماع و دو افتراق وجود دارد. ماده افتراق روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مواردی است که جنگی که در لوای حکومت رخ می دهد، برای دعوت به حق نباشد، بلکه برای توسعه طلبی و کشور گشائی صورت گرفته باشد. ماده افتراق مرسله نیز مواردی است که جنگی در غیر لوای حکومت صورت گرفته باشد. محل اجتماع دو روایت نیز مواردی است که جنگی در لوای حکومت و برای دفاع یا جهاد بوده باشد. در نتیجه دو روایت در محل اجتماع تعارض می کنند.^۱ البته در صورتی که ترجیح به شهرت پذیرفته شود، روایت مرسله مقدم خواهد شد؛ چون مشهور قائل شده اند که غنیمت های به دست آمده در جنگ های بدون اذن امام علیه السلام، متعلق به امام علیه السلام است کما اینکه ممکن است گفته شود که روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام به جهت موافقت با کتاب مقدم است؛ چون در قرآن کریم بیان شده است که مجاهدین اگر خمس غنیمت را پرداخت کنند، چهارپنجم باقی مانده، ملک خود آنها خواهد بود، در حالی که مرسله وراق تمام غنیمت را ملک امام علیه السلام دانسته است. بنابراین نتیجه بر اساس مبانی مختلف در تعارض متفاوت است. اما به هر حال این دو روایت به صورت مطلق معارض نیستند، بلکه با توجه به اینکه رابطه آنها عموم و خصوص من وجه است، نهایتاً در ماده اجتماع تعارض می کنند.

اشکال سوم: تمامی جنگ هایی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده، مأذون بوده اند و ائمه علیهم السلام به این جنگ ها رضایت داشته اند؛ چون امام حسن عسکری علیه السلام از ایشان نقل کرده اند که نسبت به جنگ ها خبر داشته و می دانسته اند که سهم خود از غنیمت ها را خواهند بخشید.

همان طور که در مباحث پیشین تبیین گردید، مأذون بودن جنگ های واقع شده بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نیست، بلکه خلاف آن ثابت است و لذا اشکال سوم وارد نیست.

۱. این تبیین برای من وجه بودن رابطه بین دو روایت، مبتنی بر این است که غزوه، اختصاص به تهاجم برای جهاد ابتدائی و برای دعوت به اسلام باشد و جنگ های دفاعی و همچنین جنگ هایی که برای کشورگشائی است را شامل نشود. اما اگر این ادعا پذیرفته نشده و غزوه در این موارد نیز صادق دانسته شود، دیگر رابطه دو روایت، عموم و خصوص من وجه نخواهد بود بلکه عموم و خصوص مطلق می شود.



جلسه: ۸۰
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اشکال چهارم: تعبیر «سَيَكُونُ بَعْدَكَ مُلْكٌ عَصُوفٌ وَ جَبْرٌ فَيَسْتَوِلَى عَلَى خُمْسِي» شامل همه جنگ های بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی شود، بلکه اختصاص به جنگ های زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؛ لذا شامل زمان بنی امیه و بنی عباس نمی شود. شاهد بر این مطلب این است که امیرالمؤمنین علیه السلام با استفاده از تعبیر «نصیبی»، به وجود داشتن سهم خود در غنیمت ها اشاره کرده اند، در حالی که صرفاً غنیمت های حاصل شده در زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام، متعلق به ایشان است و در سال های بعد، غنیمت ها متعلق به امام حسن مجتبی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام است.

شواهد متعددی ذکر شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ های واقع شده در زمان خودشان راضی بوده اند. در این زمینه بیش از ده وجه ذکر شده است که در این مجال به یکی از آنها که روایت جابر جعفی است^۱، اشاره می شود. در این روایت طولانی نقل شده است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ نهروان برمی گشتند، بزرگان یهود به محضر ایشان آمده و ایشان در مسجد کوفه نشسته بودند. بزرگان یهود مدعی می شوند که سوالاتی دارند که صرفاً پیامبر یا وصی پیامبر، قادر به پاسخ دادن به آن سوالات هستند. در ادامه، بزرگان یهود امتحان شدن اوصیای پیامبران در زمان حیات و بعد از وفات پیامبران را مطرح کرده و امتحانات امیرالمؤمنین علیه السلام را جویا می شوند. امیرالمؤمنین بعد از تأیید کلام بزرگان یهود مبنی بر امتحان شدن اوصیای پیامبران، به صورت مفصل به امتحانات خود در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که هفت موضع بوده، اشاره می کنند. در ادامه نیز امتحانات هفت گانه بعد از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تشریح می کنند. کلام ایشان در تبیین امتحان چهارمی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته اند، این چنین است:

أَمَّا الرَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْقَائِمَ بَعْدَ صَاحِبِهِ كَانَ يُسْأَوِرُنِي فِي مَوَارِدِ الْأُمُورِ فَيُصْذِرُهَا عَنْ أَمْرِي وَيُنَظِرُنِي فِي غَوَامِضِهَا فَيَمُضِيهَا عَنْ رَأْيِي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا وَلَا يَعْلَمُهُ أَصْحَابِي يُنَظِرُهُ فِي ذَلِكَ غَيْرِي وَلَا يَطْمَعُ فِي الْأَمْرِ بَعْدَهُ سِوَايَ...^۲

بر اساس این عبارت، یکی از اموری که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن امتحان شده، این است که وقتی ابوبکر از دنیا می رود، قائم بعد از او که عمر بوده است، در همه کارها و مشکلات با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می کرده و به دستورات و نظرات ایشان عمل می کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را اعلام نمی کرده اند و حتی هیچ یک از اصحاب ایشان نیز اطلاع نداشته اند.

از این روایت استفاده می شود که تمامی فتوحاتی که در زمان عمر واقع شده، به دستور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و طبق نظر ایشان بوده است؛ چون مصداق اکمل و قدر مسلم از غوامض امور، جنگ است و حمله به ایران، از مهمترین جنگ هایی است که

۱. الخصال ۲: ۳۶۵-۳۸۲. سند این روایت در وسائل الشیعه این چنین ذکر شده است: «حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُثْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقْدَامِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَمْرُو بْنُ أَبِي الْمُقْدَامِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ». بنابراین این روایت دارای دو نقل است که در یکی از نقل ها، محمد حنفیه نقل کرده است و در نقل دیگر جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده و امام باقر علیه السلام داستان را ذکر کرده اند.

۲. الخصال ۲: ۳۷۴.



جلسه: ۸۰
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

در زمان عمر انجام شده است. در نتیجه جنگ های زمان عمر، مفتوحة عنوة به غیر اذن امام نبوده است؛ به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام تمام غنیمت ها را سهم و نصیب خود نمی دانند، بلکه صرفاً به مقدار خمس اشاره کرده اند. بر استدلال به این روایت اشکالاتی وارد است:

اشکال اول: در سند روایت علاوه بر افراد مجهول، به افرادی اشاره شده است که دارای تضعیف هستند. بنابراین سند روایت قابل اعتماد نیست الا اینکه کسی صرف نقل قمی ها را دلیل بر اعتماد بر روایت بداند.

اشکال دوم: بر فرض، روایت به لحاظ سندی حجت باشد، به لحاظ دلالتی اخص از مدعا است؛ چون صرفاً فتوحات زمان عمر را شامل می شود، اما فتح های زمان ابوبکر و عثمان را شامل نمی شود؛ چون مشورت کردن سایر حاکمان معاصر امیرالمؤمنین علیه السلام با ایشان ثابت نیست؛ لذا جنگ های آنها بدون اذن خواهد بود و وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به غنیمت های به دست آمده در این جنگ ها، صرفاً به لزوم خمس اشاره کرده باشند، دلالت بر مدعا خواهد داشت.

مرحوم آقای خویی در اشکال به این روایت بیان کرده اند که عمر مستبد در رأی بوده است و در بیشتر امور با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت نمی کرده است.^۱

پاسخ کلام ایشان این است که اگر پذیرفته شود که روایت ذکر شده معتبر است، باید به دلالت آن اخذ شده و نمی توان ادعا کرد که عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام در بیشتر امور مشورت نمی کرده است. به نظر می رسد که مرحوم آقای خویی این روایت را معتبر نمی دانسته اند و یا اینکه مستبد بودن عمر در رأی را جزو مسلمات دانسته و به همین جهت، روایت را خلاف واقع فرض کرده اند. اما اگر روایت معتبر باشد، نمی توان اجتهاد در مقابل نص کرد. البته همان طور که بیان گردید، سند روایت ضعیف بوده و قابل استناد نیست.

مرحوم ایروانی نیز فرموده اند: این روایت دالّ بر مطلوب نیست؛ چون نهایتاً از این روایت استفاده می شود که ائمه علیهم السلام راضی به غالب شدن مسلمانان بوده اند، اما اینکه جنگ هایی که حکام انجام می داده اند، با اذن و امر ائمه علیهم السلام بوده، اثبات نمی شود. به عبارت دیگر وقتی ائمه علیهم السلام مشورت می داده اند، به اصل جنگ و نتیجه آن که پیروزی مسلمین است، راضی بوده اند، اما اینکه جنگ، با فرماندهی آن شخص خاص صورت گیرد، مورد رضایت ائمه علیهم السلام نبوده است.

پاسخ این است که ادعای مرحوم ایروانی با تعبیر «كَانَ يُشَاوِرُنِي فِي مَوَارِدِ الْأُمُورِ فَيُصَدِّقُهَا عَنْ أَمْرِي» سازگار نیست؛ چون ظاهر آن این است که بعد از مشورت، همان چیزی را که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن امر کرده بودند، عمل کرده و دستور می داده است. علاوه بر اینکه اساساً بیش از این لازم نیست که اصل جنگ طبق نظر امام علیه السلام و با رضایت ایشان باشد؛ چون حتی اگر اصل جنگ با اذن امام علیه السلام باشد، تعبیر «إِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ» صادق است. در صورتی هم که صدق این عنوان محرز نباشد، شبهه مصداقیه برای مرسله و راق خواهد بود که تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه جایز نیست.

۱. مصباح الفقاهة ۱: ۵۴۸.



جلسه: ۸۰
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

مرحوم آقای حجت نیز در پاسخ از این روایت فرموده اند: این روایت صرفاً دلالت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می داده اند، اما دالّ بر رضایت ایشان نیست.^۱

مدعای مرحوم آقای حجت با کلام مرحوم ایروانی متفاوت است؛ چون مرحوم آقای ایروانی رضایت امام علیه السلام به اصل جنگ را پذیرفته اند، اما مشورت امام علیه السلام را دالّ بر رضایت فرماندهی نمی دانند، اما در نظر مرحوم آقای حجت، اساساً رضایت امام علیه السلام به اصل جنگ نیز اثبات نمی شود؛ چون اگر خود ایشان بودند، اساساً جنگ نمی کردند. اما امام علیه السلام از باب اینکه چاره ای دیگر نداشته اند و برای دفع بلا از مسلمانان مشورت می داده اند.

به نظر ما کلام مرحوم آقای حجت نیز خلاف ظاهر بلکه صریح روایت است؛ چون با توجه به مشورت کردن و تعبیری همچون «فَيُصْذِرُهَا عَنْ أَمْرِي» و «فَيُضَيِّعُهَا عَنْ رَأْيِي» که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به کار رفته است، استفاده می شود که رضایت به جنگ وجود داشته است. اما عمده مشکل این است که سند روایت ضعیف است.

۱. عبارت ایشان این چنین است: «ان الفتوحات التي وقعت في زمن الخلفاء بعد رسول الله صلى الله عليه وآله لم يحرز كونها مع الاذن فان عليا عليه السلام كان راضيا بها. غاية انهم كان يشاورونه عليه السلام في بعض المواقع وكان يشير اليهم رأيه الشريف. الا انها لا تكشف الرضا باصل الجهاد بل لعله من جهت انه عليه السلام لما يرى توجه بلية على المسلمين بعد الاقدام على الجهاد كان اللازم عليه دفع البلية عنهم.»